

فرانکنشتاین یا پرومته‌ی نوین

مری شلی

ترجمه‌ی کاظم فیروزمند



نشر مرکز

درباره‌ی نویسنده

مری ولستونکرافت شلی (۱۷۹۷-۱۸۵۱) به خاطر داستان گوتیک ترسناکش **فرانکنشتاین** شهرت دارد.

وی در ماه اوت ۱۷۹۷ در لندن به دنیا آمد و تنها دختر ویلیام گادوین فیلسوف و همسرش مری ولستونکرافت، نویسنده‌ی فمینیست تندرو بود. مادرش به طرز غم‌انگیزی تقریباً بلافاصله درگذشت و مری را پدرش و همسر دوم او بزرگ کردند. مری محروم از توجه عاطفی، بخش اعظم کودکی را با کتاب خواندن، سرهم کردن قصه‌های عجیب و غریب و رؤیاپروری طی کرد. بعدها گفت که بهترین تفریحش «کاخ ساختن روی ابرها» بود و یکی از همین رؤیاهای بیداری بود که او را به آفرینش اثر مشهورش سوق داد.

مری در ۱۸۱۴ با پرسبی بیسی شلی جوان که عقاید ویلیام گادوین را سخت تحسین می‌کرد و به خانه‌ی آنها رفت و آمد داشت دیدار کرد و به او دل باخت. مری برای فرار از سرزنش‌های پدر — که ارتباط او را با مردی زن‌دار بر نمی‌تافت — در ژوئیه‌ی ۱۸۱۴ به همراه ناخواهری‌اش جین کلرمونت با شلی از خانه‌ی پدری گریخت. با هم چند هفته در اروپا سفر کردند تا پولشان تمام شد و به ناچار به انگلستان باز گشتند. در ۱۸۱۶ بود

که با مرگ هریت همسر شلی، توانستند با هم ازدواج کنند. بیشتر زندگی کوتاه مشترکشان در ایتالیا گذشت. زندگی مری شلی با تراژدی آمیخته بود و از چهار بچه‌ای که به دنیا آورد فقط پسرشان پرسی فلورنس، زنده ماند. شلی در سال ۱۸۲۲ در پی واژگون شدن قایقش، آریل، در توفانی تابستانی، غرق شد. مری در ۱۸۲۳ به انگلستان بازگشت و تا زمان مرگش در ۱۸۵۱ نویسنده‌ای حرفه‌ای بود.

مری شلی که عمده‌تأ خالق *فرانکنشتاین* شناخته می‌شود، رمان‌های دیگری چون *لودوره*، *فالکنر*، *پرکین واربک*، و *آخرین انسان* نیز نوشته است که اثر اخیر رمانی پیشگوست و به انحطاط تدریجی بشریت می‌پردازد. با آن که پدر پرسی شلی قدغن کرده بود که وی زندگینامه‌ی شوهرش را بنویسد، مری مجموعه‌ی اشعار او را گرد آورد و در ۱۸۳۹ انتشار داد.

ایده‌ی *فرانکنشتاین* حین کابوسی شبانه در خواب و بیداری در تابستان ۱۸۱۶ به ذهن مری شلی خطور کرد. او با شوهرش و لرد بایرون در کناره‌ی دریاچه‌ی ژنو اقامت کرده بودند که به پیشنهاد بایرون هرکدام با نوشتن داستانی کوتاه ذوق‌آزمایی کردند. شوهرش او را تشویق کرد داستان کوتاهی را که نوشته بود گسترش دهد و تکمیل کند. داستان *فرانکنشتاین* نخستین بار در اوایل سال ۱۸۱۸ منتشر شد.

مقدمه‌ی نویسنده (بر چاپ ۱۸۳۱)

ناشر، استاندارد ناولز، پس از انتخاب *فرانکنشتاین* برای چاپ در یک مجموعه اظهار امیدواری کرد که من از اصل و خاستگاه این داستان گزارشی بدهم. من بسی مشتاق این کارم زیرا بدین وسیله پاسخی کلی به پرسشی که به کرات از من می‌شود خواهم داد، این که «چطور شد در نوجوانی‌ام به این فکر افتادم و چنین ایده‌ی هولناکی به خاطرم خطور کرد؟» حقیقت این است که هیچ خوش ندارم خود را در کتاب به رخ بکشم، اما چون گزارشم فقط به صورت پیوستی در چاپ اثری قبلاً انتشار یافته خواهد آمد و صرفاً به موضوعاتی خواهد پرداخت که به کار نویسندگی من محدود می‌شود، می‌توانم خود را از مداخله‌ی شخصی معذور دارم.

عجیب نیست که دختر پدر و مادری بسیار مشهور در عالم ادب از همان خردسالی به نوشتن فکر کرده باشد. بچه که بودم قلم‌انداز می‌نوشتم؛ سرگرمی محبوبم در ساعات فراغت «قصه نوشتن» بود. اما تفریحی جذاب‌تر از این هم داشتم که خلق کردن قصرها و کاخ‌ها روی ابرها، سر سپردن به رؤیاهای بیداری، رفتن توی فکرهای دور و درازی در خصوص آفریدن